

نشانه‌های اساطیری گیو در شاهنامه

معصومه باقری*

چکیده

شواهد زیادی در شاهنامه و متون دوره میانه وجود دارد که نشان می‌دهد گیو، پهلوان بزرگ شاهنامه سرشتی ایزدینه دارد و ریشه‌های او به عصر کهن هندوایرانی باز می‌گردد. ویو، ایزد باد، از خدایان ارتشتار هندوایرانی است که در فرهنگ ایرانی دو پاره شد و پاره نیک آن وای و پاره بد آن نام گرفت. در برخی از داستان‌های شاهنامه که گیو در آنها نقش اصلی دارد مانند آوردن کیخسرو از توران به ایران، تسخیر دژ بهمن و نبرد کاسرود نشان می‌دهد که این شباهت‌ها فراتر از یک رابطه تصادفی است و ریشه در سرشت یگانه ویو و گیو دارد. در این داستان‌ها، پاره دیگر ویو، وای بد به صورت بادهای سرد و مرگزا، اهریمن و افراسیاب در برابر گیو قرار می‌گیرد. همچنین، قوانین حاکم بر تحولات واجی نشان می‌دهد که واژه ویو در گذر زمان می‌تواند به واژه گیو دگرگون شود که خود تأییدی بر فرض این پژوهش است.

کلیدواژه‌ها: گیو، شاهنامه، ویو، رام‌یشت، حماسه، اسطوره.

۱. مقدمه

ویو یا ویو از ایزدان هندوایرانی است. در متون ودایی ویو اغلب همراه با ایندره، و همپایه او است. دین هندوایرانی افزون بر ویو، ایزد دیگری نیز برای پدیده باد می‌شناخت و آن واته vāta بود. واژه «واته -vāta» و واژه «ویو -vaiiu» هر دو از ریشه اوستایی -vā «وزیدن» گرفته شده‌اند (Bartholomae, 1961: 1408 & 1357). ویو ایزد جو و تجسمی از فضا است، همچنین تجسمی از باد، بادی دوگانه، بادی که در ابر باران‌زا زندگی به ارمغان می‌آورد و ایزد زندگی‌بخش است، دم و روح جهان هستی است و بادی که در طوفان، مرگ را نصیب

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، hmahroo@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۳

اشخاص می‌سازد و ایزد مرگ‌آفرین است، به همین دلیل مرگ راه وایوی بی‌رحم لقب گرفته است (Aogemadaecha, 1982:1)، در ضمن او ایزد جنگ است؛ نیبرگ بر این باور است که وایو روزگاری در سرزمین شرقی برترین خدا بوده است، حتی از میترا و اهورامزدا مقامی بالاتر داشته است، اما کم‌کم شخصیت او رنگ باخته و مقامی فروتر از آنان یافته است (نیبرگ، ۱۳۸۳: ۷۸، ۳۱۷؛ باقری حسن کیاده و رستگاری نژاد، ۱۳۹۲: ۵۷-۷۸).

وایو در مسیر حرکت خود پس از جدایی هندی‌ها و ایرانی‌ها، شخصیت متفاوتی در دو فرهنگ پیدا می‌کند، اما در یک ویژگی وایوی ودایی و وایوی ایرانی با هم به نقطه اشتراک می‌رسند و آن این است که هر دو، خدایان نیرومندی هستند. وایو در وداها بسیار شکوهمند و پرتوان توصیف شده است. صفاتی که به او نسبت داده شده است، صفاتی است که در حماسه‌های عصر پس از اسطوره به پهلوانان نسبت می‌دهند. او بسیار نیرومند و تندروترین خدایان است، سومه‌نوش است، در مسابقه‌ای که برای نوشیدن نخستین جرعه سومه درگرفت، او از همه خدایان پیشی گرفت (بهار، ۱۳۸۷: ۴۷۵)؛ با توجه به اساطیر هندوایرانی، سومه نوشی یکی از ویژگی‌های جنگاوران برجسته‌ای چون ایندیره هندی (Mackdenell, 1917: 42)، گرشاسب و رستم ایرانی است (باقری حسن کیاده، ۱۳۸۸: ۱۳۵). وایو در طبقات سه‌گانه‌ای که ژرژ دومزیل برای جامعه و دین هندواروپایی ترسیم کرده است در طبقه دوم، میان ایزدان جنگاور، چه در جامعه هندی و چه در جامعه ایرانی، قرار می‌گیرد (نامورمطلق، ۱۳۹۲: ۱۵۹-۱۷۵؛ بهار، ۱۳۸۷: ۳۶۳-۳۶۵). به سبب همین سرشت جنگاور او است که تهمورث از او یاری می‌خواهد تا وی بر اهریمن پیروز شود و بر آن چون اسبی سوار گردد:

ای اندروای زبردست! مرا این کامیابی ارزانی دار که بر همه دیوان و مردمان [دروند]، بر همه جادوان و پریان پیروز شوم، که اهریمن را به پیکر اسبی در آوردم و سی سال [سوار بر او] تا در کرانه زمین تاخت آورم (رام‌پشت، کرده، ۱، بند ۱۲).

وایو در اساطیر ایرانی ایزدی است نیرومند که برفضای تهی میان دو جهان هرمزدی و اهریمنی فرمان می‌راند و اهورامزدا و شاهان اساطیری از او طلب یاری می‌کنند. او دلیرترین ایزدی است که خودی بر سر و طوقی بر گردن دارد. برخلاف تک چهره‌ای بودن آغازین، در ادبیات اوستایی و پهلوی به دو وایو برمی‌خوریم که یکی هرمزدی و دیگر اهریمنی است. آن که هرمزدی است، ایزدی برکت‌بخشنده و آورنده باران است و آن که اهریمنی است دیو خشکی یا سیل باید بوده باشد (بهار، ۱۳۸۷: ۴۷۵). وایو با چهره دوگانه خود گاه

ایزد ارتشتاری را نشان می‌دهد که از آفرینش سپندمینو حمایت می‌کند (رام یشت، کرده‌ا، بند۵) و گاه در هیئت خدای ترسناک مرگ ظاهر می‌شود (Aogmadaecha, 1982: 10). در منابع پهلوی تفاوت بین این دو شخصیت تمایز بیشتری می‌یابد و نام وای وه wāy ī weh و وای بد wāy ī wattar به آن داده می‌شود. وای وه هرمزدی، آورنده باران است، و وای بد، اهریمنی، مرگزا و پدیدآورنده خشکسالی است.

۲. دگردیسی ویوی اساطیر به گیو حماسه

نامی از ویو در منابع پس از اسلام نیست، اما نشان او را در آثاری چون شاهنامه می‌توان یافت؛ رد پای او در بادهای هوشمند و تعیین‌کننده‌ای که در جبهه نبرد میان ایران و توران می‌وزد، یا در برخی نبردهای گرشاسپ و رستم دیده می‌شود، در شاهنامه به صحنه‌هایی برمی‌خوریم که طوفان‌های نابهنگام، سرد و مرگزا و نسیم‌های نوازشگر جانبخش در برابر یکدیگر قرار گرفته و سرنوشت جنگ را تعیین می‌کنند؛ یا پهلوانانی که با باد یا تجسم دیگری از آن چون دیو و ضد قهرمان به نبرد برمی‌خیزند^۱. نام، خویشکاری و اعمال گیو در شاهنامه، جایگاه پهلوانی، مأموریت‌هایی که برعهده می‌گیرد و رفتارهایی که از او سر می‌زند با شخصیت و خویشکاری ویو ایزد کهن هندوایرانی مطابقت دارد. آیا ممکن است ایزد ویو در مرحله انتقال از اسطوره به حماسه به شخصیت حماسی گیو تحول و دگردیسی یافته باشد؟ نخست از نام او شروع می‌کنیم که چه رابطه‌ای میان ویو و گیو برقرار است، آیا واژه گیو می‌تواند تحول‌یافته واژه ویو باشد، و این که قواعد زبانشناختی چنین تغییری را چگونه توجیه می‌کند.

۱.۲ ریشه‌شناسی واژه گیو

گیو از خاندان گودرز کشوادگان (فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/۴۶۳) یکی از پهلوانان نامدار دوره کی‌کاووس و کی‌خسرو در شاهنامه است. نام وی در متون دوره میانه به شکل Gēv آمده است (روایت پهلوی، فصل ۵۴، بند ۴)، در نوشته‌های طبری به صورت «بی Bīy» (طبری، ۱۳۸۸، ج ۲: ۶۰۱؛ کریستن سن، ۱۳۸۱: ۹۰) ثبت گردیده و حسن بن محمد قمی، نام او را «بیب Bīb» آورده است که نلدکه آن را صورت کهن تر «ویو Vēv» دانسته است (حمزه اصفهانی: ۲۷ و مجمل‌التواریخ و القصص، ۱۳۱۸: ۴۳۶ و خالقی مطلق، ۱۳۹۰:

۴۶۹-۴۷۱؛ V10/577-578: Khaleghi Motlagh, 2001) ویو Vēv، بیب Bīb، بی Bīy و هم گیو Gīv همگی تلفظی دیگرگون از واژه اوستایی وایو-Vaiiu هستند.

صورت‌های گوناگونی که برای واژه گیو در متون دیده می‌شود، با اصول و قواعد تحولات واجی در زبانشناسی توجیه‌پذیر است و همه می‌توانند صورت تغییر یافته‌ی Vaiiu باشند. نخست «بیب» و «بی» را بررسی می‌کنیم، v آغازی در واژه -vaiiu به b تحول یافته است و واج u پایانی به v و سپس با تبدیل v پایانی به b، «بیب» شده است و با حذف واج b پایانی، نام «بی» به دست آمده است می‌دانیم که اگر واژه‌ای باستانی با واج v آغاز شود و واج پس از آن یکی از واکه‌های ā, ē, ī یا آواگروه iy باشد، در فارسی نو v آغازی تبدیل به b می‌تواند شود (ابوالقاسمی، ۱۳۷۵: ۲۲-۲۳)، مانند: vāta- که به bād تبدیل می‌شود، اما چگونگی تبدیل واژه ویو به گیو که v آغازی تبدیل به g گشته و نام «گیو» برجای مانده است: اگر واج پس از v آغازی یکی از واکه‌های i, u, r, ə باشد، در زبان فارسی نو واج v آغازی تبدیل به واج g خواهد شد، مانند: vahrka- که به gurg تبدیل می‌شود؛ البته واژه‌هایی که با v شروع می‌شوند، گاهی در فارسی نو به هر دو صورت تبدیل واج v به b و g ممکن است تحول یابند، چنانکه در برهان قاطع واژه «گشتا» به معنی «بهشت» ضبط شده است (ر.ک. خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ج ۳، ذیل واژه گشتا)، ظاهراً واژه wahišt دو تحول داشته است: یک بار با تبدیل va آغازی به be تبدیل به «بهشت» و بار دیگر با تبدیل va آغازی به go به «گشتا» تغییر یافته است (ر.ک. باقری، ۱۳۸۰: ۶۳-۷۶). بنابراین -vaiiu به شکل زیر می‌تواند تحول یابد:

Vaiiu: v→g/ ai→ē→ī/ u→v: gīv

Vaiiu: v→b/ ai→ē→ī/ u→v→b: bīb

Vaiiu: v→b/ ai→ē→ī/ u→-: bīy

۲.۲ همانندی‌های ویو و گیو

از نام گیو که بگذریم، شخصیت گیو نیز با وایو سنجش پذیر است. جایگاه گیو در میان پهلوانان شاهنامه بسیار شاخص و برجسته است، جنگاوری و دلاوری که او در میدان نبرد، بویژه در جنگ‌های ایران و توران از خود نشان می‌دهد به او این ظرفیت را می‌دهد که نقش ایزد بزرگ و جنگاوری چون ویو را بر عهده بگیرد. گیو، خود بر این باور است که تنها رستم در کارزار بر او برتری دارد:

گذشته ز رستم به ایران سوار ندانم که با من کند کارزار

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/۴۳۲)

دیگران در رویارویی با گیو حتی او را جنگاورتر از رستم می‌دانند گلباد تورانی، آن که پیران از میان پهلوانان برای رویارویی با گیو برمی‌گزینند، در وصف گیو، زخم گرز و پیچش و گردش او را از رستم نیز برتر می‌شمارد:

من آورد رستم بسی دیده‌ام ز جنگاوران نیز بشنیده‌ام

به زخمش ندیدم چنان پایدار نه در پیچش و گردش کارزار

(همان: ۴۳۳)

پیران خشمگین از گلباد، خود به جنگ گیو می‌رود، گیو او را نیز با کمند به دام می‌اندازد، که با پادرمیانی فرنگیس از خون او در می‌گذرد و دست‌بسته به توران باز می‌فرستد، افراسیاب پیران را از دور می‌بیند که سوار بر اسب به او نزدیک می‌شود، گمان می‌کند او، گیو را یافته و پیروز بازگشته است، نزدیک‌تر که می‌شود پهلوان خسته و مجروح را می‌بیند و حقیقت ماجرا بر او آشکار می‌شود. توصیفی که پیران از گیو برای افراسیاب می‌کند توصیفی است از یک پهلوان بزرگ و بی‌همتا، که نه شیر ژیان، نه گرگ درنده و نه ببر بیان در صف کارزار مانند او نیست؛ روز جنگ دریا از بیمش می‌سوزد، و در وصف نبرد او می‌گوید:

نخست اندرآمد به گرز گران همی کوفت چون پتک آهنگران

به اسپ و به کوس و به پای و رکیب سوار از فراز اندرآمد به شیب

همانا که باران نبارد ز میغ فزون زانک بارید بر سرش تیغ

چو اندر گلستان به زین بر بخفت تو گفتی که گشته‌ست با گرز جفت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/۴۳۳-۴۴۴)

۱.۲.۲ جنگاوری گیو

جایگاه ویو نیز در میان ایزدانی که جنگاور و ارتشتار هستند بسیار برجسته و باشکوه است. در رام‌پشت می‌خوانیم که ویو از چابک‌ترین رزمندگان (کرده ۱۱، بند ۵۶)، نیرومندترین، دلیرترین (کرده ۱۱، بند ۴۶)، استوارترین (کرده ۱۱، بند ۴۷)، دیوستیز (کرده ۱۱، بند ۴۶) و فریاب (کرده ۱۱، بند ۴۵) نامیده می‌شود. در بندهش در فصلی که به

کردارها و خویشکاری‌های ایزدان اختصاص یافته است نقش جنگاوری ویو از همه ایزدان دیگر بارزتر است، به گونه‌ای که او سالار مینوان ارتشتار خوانده شده است: «رام که (او را) وای نیکوی درنگ خدای خوانند، خود ایدون وای درنگ‌خدای است که در میان مینوان، ارتشتاران سالاری را (به) خویشکاری دارد (فرنیغ دادگی، ۱۳۷۸: ۱۱۱). گیو هنگامه نبرد چون ابر و باد پرشکوه، پرهیت و تیزرفتار است و همچون بادی وزان گرد و خاک می‌پراکند:

شی برآورد برسان ابر که تاریک شد مغز و جان هیزبر
میان سواران درآمد چو گرد ز پرخاش او خاک شد لاژورد

(همان: ۴۳۱)

هنگامی که سپاه دشمن با نیزه‌های خود او را در محاصره می‌گیرد، یک‌تنه از عهده نیزه‌داران که از انبوهی، صحنه کارزار را چون نیستان کرده‌اند برمی‌آید:

ز نیزه نیستان شد آوردگاه بپوشید دیدار خورشید و ماه
غمی شد دل شیر در نیستان ز خون نیستان کرد چون میستان
ازیشان فراوان بیفگند گیو ستوه آمدند آن سواران نیو

(همانجا)

۲.۲.۲ سلاح ویژه گیو

گیو در نقش ایزد جنگاور، به خوبی و چابکی توان استفاده از همه سلاح‌ها را دارد:

زمانی به خنجر، زمانی به گرز همی ریخت آتش ز پولاد برز
از آن زخم گویال گیو دلیر سران را همه سر شد از جنگ سیر

(همانجا)

ولی سلاح ویژه گیو، نیزه است و چنانکه خواهیم دید در فتح دژ بهمن نیز از سلاح نیزه استفاده می‌کند که همان نیزه معروف ویو است که در رام‌یشت ویو با آن خود را توصیف می‌کند: «نیزه سرتیز نام من است، نیزه پهن‌دار نام من است، نیزه آژنده نام من است» (رام‌یشت، کرده ۱۱، بند ۴۸). در مهریشت ویو-ایزد باد-همان رفتاری را در همراهی با ایزد جنگاور-مهر-انجام می‌دهد که در اینجا گیو به آن دست می‌زند، ویو در کنار مهر در کارزار حضور دارد و نیزه‌های دشمنان او را برمی‌گرداند (Gershevith, 1959: 21).

در رام‌پشت، چنانکه دیدیم وایو با نیزه‌اش معرفی می‌شود، و گیو نیز در بزنگاه‌های معنادار که سیمای فراطبیعی می‌یابد سلاحش نیزه است.

۳.۲.۲ جامه ویژه گیو

علاوه بر نیزه مخصوص ویو که در دستان گیو است، جامه ارتشتاری ویو را نیز می‌توان بر تن گیو دید که در مأموریت‌های خطرناک خود بر تن دارد. در بندهش آمده است هنگامی که اهریمن به قلمرو روشنی حمله کرد، هرمزد، خود جامه دانایان، جامه سپید آسرونی پوشید؛ سپهر جامه کبود پوشید، که جامه واستریوشی است؛ اما وای نیکو جامه بس‌رنگ ارتشتاری به تن کرد: «وای نیکو جامه زرین، سیمین، گوهرنشان، و الغونه بس‌رنگ پوشید (که) جامه ارتشتاری است» (فرنیغ دادگی، ۱۳۷۸: ۴۷-۴۸). این که ویو، به عنوان سالار جنگاوران هرمزدی با جامه خود این چنین توصیف می‌شود می‌تواند دلیلی باشد بر اینکه چرا به زره شکست‌ناپذیر گیو این همه در شاهنامه تأکید شده است. دستاورد بزرگ گیو در جستجوی هفت‌ساله برای پیدا کردن کیخسرو، زره سیاوش بود که فریگیس به پاس خدمتی که گیو کرده بود آن را بدو بخشید. درواقع گیو خود از میان گنج پر از دینار و گهر و یاقوت که فریگیس در مقابل او گذاشت، زره را ارزشمندتر از همه یافت و برگزید:

چو افکند بر خواسته چشم گیو گزین کرد درع سیاوخش نیو

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/ ۴۳۶)

از این پس گیو در همه جنگ‌های مهم خود این جامه بغانه را بر تن دارد. نخستین بار در همان سفری که کیخسرو و فریگیس را به ایران هدایت می‌کند برای رویارویی با پیران که در پی آنان شتافته است، می‌پوشد:

پوشید درع و بیامد چو شیر همان باره دستکش را به زیر

(همانجا)

اما جامه ارتشتاری ویو دارای چه امتیازاتی است که گیو حاضر به از دست دادنش نیست. زره، پُرگه و آسیب‌ناپذیر است، در آب تر نمی‌شود و آتش در آن کارگر نیست، و نیزه و شمشیر هندی نیز در آن فرو نمی‌رود. این توصیف گیو است از زره، که هنگام عبور از جیحون به باژخواه که در مقابل گذراندن آنها از رود زره او را می‌خواهد، می‌دهد:

چهارم که جستی به کشتی زره که آنرا ندانی گره تا گره
نگر در چنین آهن از آب تر نه آتش برو بر بود کارگر
نه نیزه، نه شمشیر هندی، نه تیر همی باز خواهی بدین آبگیر؟

(همان: ۴۴۶، ۴۴۷)

زره را گیو برای روبرو شدن با فرود سیاوش نیز بر تن می‌کند. در داستان فرود، پس از کشته شدن ریونیز و زرسپ به دست فرود، گیو سعی می‌کند برای کشتن فرود بر فراز قلعه برود. تخوار، راهنمای فرود او را این چنین به فرود می‌شناساند:

وُرا گیو خوانند، پیل‌ست و بس گه رزم دریای نیل است و بس
چو بر زه به دشت اندر آری گر خدنگت بیابد گذر بر زره
سلیح سیاوخش پوشد به جنگ نترسد ز ژوپین و تیر خدنگ

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۳/ ۴۸)

و چون دربارهٔ آسیب‌ناپذیر بودن زره گیو آگاهی دارد و همچنین می‌داند که بر این زره هیچ سلاحی کارگر نیست، به او می‌گوید اسب را نشانه بگیرد:

بکش غرق و پیکان سوی اسپ ران مگر خسته گردد هیون گران

(همان: ۴۹)

گیو باز می‌گردد و پسر او بیژن، که در واقع به گونه‌ای همان گیو است در هیأت بیژن، آمادهٔ روبرو شدن با فرود می‌شود. تردیدی نیست که رمز پیروزی او در نبرد با فرود زره آسیب‌ناپذیر است که گیو به او می‌دهد:

فرستاد درع سیاوش برش همان خسروانی یکی مغفرش

(همان: ۵۱)

این بار نیز تخوار به فرود توصیه می‌کند اسپ بیژن را هلاک کند، چون که زره گیو بر تن اوست:

وُدیگر که دارد هم او آن زره کجا گیو زد بر میانش گره
برو تیر و ژوپین نیاید به کار سزد گر پیاده کند کارزار

(همانجا)

مسلم است که این نشانه‌ها به تنهایی نمی‌تواند ویو بودن گیو را اثبات کند، اما در شاهنامه گواهی‌های روشن‌تری نیز در این باره وجود دارد که این فرضیه را بیشتر قوت می‌بخشد، برخی از داستان‌های شاهنامه، بویژه در مأموریت‌های گیو و داستان‌هایی که در آنها گیو بازیگر اصلی است، چون نبرد کاس‌رود، تسخیر دژ بهمن و آوردن کیخسرو از توران به ایران، می‌تواند دلایل قانع‌کننده‌ای برای تقویت این دیدگاه باشد.

۳.۲ آوردن کیخسرو به ایران

چرا از میان پهلوانان گیو مأمور می‌شود کیخسرو را از توران به ایران بیاورد؟ گودرز، پدر گیو خواب می‌بیند ابری پرآب از ایران برمی‌آید و سروش بر فراز آن ابر باران‌زا به گودرز می‌گوید که اگر می‌خواهی از این تنگی و خشکسالی رهایی یابی، بدان که کیخسرو نامی از پشت سیاوش در توران است که باید به ایران بیاید. او توران را زیر و رو می‌کند و کین سیاوش، پدرش را از افراسیاب می‌گیرد، تنها یک نفر است که می‌تواند نشان او را بیابد و آن گیو است:

ز گردان ایران و گردنکشان نیابد بجز گیو از او کس نشان

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/ ۴۱۳)

بودنی و مقدر بودن آن چه باید کیخسرو انجام دهد، همچنین وجود ابر و باران در خواب گودرز، به عقیده نگارنده نشانه‌های آشکاری است که گیو پهلوان را به لایه‌های ژرف اسطوره کهن پیوند می‌دهد. گیو به تنهایی، و به سرعت به مرز توران می‌رود، او از همان نخست چهره مهیب و جنگاور خود را با کشتن هر کسی که از او نشان کیخسرو را می‌پرسد آشکار می‌کند. گیو هفت سال با رنج و سختی در کوه و بیابان سرگردان است تا اینکه سرانجام کیخسرو را در بیشه‌ای در کنار چشمه روشنی می‌یابد، در حالی که جامی پر از می در دست و تاجی از گل بر سر دارد. کیخسرو با دیدن گیو او را می‌شناسد و گیو از این امر شگفت‌زده است. کیخسرو می‌گوید که مادرش این را از سیاوش بیاد دارد که زمانی این سخن را از فرّه ایزدی بر زبان آورده است:

بدانگه که گردد جهاندار نیو از ایران بیاید سـر افراز گیو
مرو [کیخسرو] را سوی تخت ایران برد بر نامداران و شیران برد
جهان را به مردی به پای آورد همان کین ما را به جای آورد

(همان: ۴۲۴)

درواقع هم چنین است، سیاوش پس از بیدار شدن از خوابی معنادار ضمن گفتگویی شورانگیز و سوگناک با فریگیس به همه وقایع پس از مرگ خود اشاره کرده بود از جمله به آمدن گیو:

از ایران بیاید یکی چاره‌گر به فرمان دادار بسته کمر
از ایدر ترا با پسر در نهان سوی رود جیحون برد ناگهان

(همان: ۳۴۶)

اما اینکه چرا گیو مأمور می‌شود کیخسرو را به ایران بیاورد، چنین امری در شاهنامه تصادفی نیست؛ او در واقع همان وظیفه‌ای را به انجام می‌رساند که در برخی منابع پهلوی به ویو نسبت داده شده است:

کیخسرو به وسیله ایزد وای (ویو) هدایت شده بود (دادستان دینیک، فصل ۶۳، بند ۳)، این داستان با توضیحاتی در کتاب نهم دینکرت (فصل ۳۳، بند ۱-۵) حکایت شده است. بنا بر سوتگرنسک هنگام رستاخیز کیخسرو با ایزد وای، خدایی که مردگان را همراهی می‌کند و در رستاخیز مردگان تأثیر فراوان دارد، دیدار خواهد کرد و ازو خواهد پرسید چرا آن همه از مردان را که به فرّ و شکوه خود مشهور بوده‌اند از میان برده است؟ وای پاسخ سخنان کیخسرو را می‌دهد و بعد از آن کیخسرو او را گرفته و به شتر بدل می‌نماید و بر او می‌نشیند (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۱۳۵). در روایت پهلوی آمده است «و سوشیانس چون از دیدار (اورمزد) باز آید، آنگاه کیخسرو که بر وای درنگ خدای نشسته است، به پیشباز او آید. سوشیانس پرسد که «تو کدامین مردی که بر وای درنگ‌خدای روی [که] تو را فراز گشت بدان تن‌اُشتر؟» کیخسرو پاسخ گوید که «من کیخسروام» (روایت پهلوی، ۱۳۹۰: فصل ۴۸، بند ۳۹-۴۹). درنگ‌خدای که یکی از صفات وای وه است، ممکن است فردوسی در انتخاب صفت «درنگی» که به گیو داده است تحت تأثیر این صفت ویو بوده است:

ببوسید چشم و سر گیو گفت که بیرون کشیدی سپهر از نهفت
گزارنده خواب و جنگی تویی گه چاره مرد جنگی تویی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/ ۴۵۲)

۴.۲ پیام‌آوری گیو

رخداد دیگری که در آن گیو سرشت اساطیری خود را در دگردیسی ایزد به پهلوان به نمایش می‌گذارد در انتخاب کیخسرو به شهریار ایران است. پس از اینکه گیو، کیخسرو را

به ایران می‌آورد، در رسیدن او به تاج و تخت نیز نقش تعیین‌کننده بازی می‌کند. طوس قصد داشت فرزند کاوس، فربرز را به پادشاهی برگزیند، در حالی که گیو از کیخسرو، که همه شواهد بر شایستگی و فرهنگندی او گواهی می‌داد، پشتیبانی می‌کرد. پس از گفتگوها و مجادله‌های بسیار قرار بر آن می‌شود که هر کدام از دو مدعی، موفق شود دژ بهمن در اردبیل را، که جایگاه اهریمن بود، تسخیر کند، تاج و تخت ایران از آن او باشد. فربرز و طوس پیشدستی می‌کنند و می‌کوشند دژ را تسخیر کنند، گردادگرد دژ را چنان تَف و گرمایی فرا گرفته که گویی زمین در آتش است. سنان‌ها از گرمای بسیار برافروخته‌اند و مردان جنگی در زیر زره از شدت گرما می‌سوزند. آنها یک هفته گرد دژ می‌گردند، اما راهی برای ورود به آن پیدا نمی‌کنند و باز می‌گردند.

همه نشانه‌ها حکایت از آن می‌کند که یک عنصر فراطبیعی اساطیری در لایه پنهان این داستان جریان دارد که با نقش ویو در عصر اسطوره مطابقت می‌کند، زمانی که نوبت کیخسرو در تسخیر دژ می‌رسد، عملکرد او و نقشی که گیو در این میان ایفا می‌کند این فرضیه را بیشتر به یقین نزدیک می‌کند. چون کیخسرو و گودرز کشاورزان از شکست فربرز آگاهی یافتند سپاه بیاراستند و به نزدیکی دژ آمدند. کیخسرو کاتبی را فرامی‌خواند و نامه‌ای به زبان پهلوی می‌نویسد، در آن نامه اهریمن را تهدید می‌کند سرش را با گرز خواهد کوبید و از ساکنان دژ می‌خواهد که دژ را ترک کنند. کیخسرو نامه را با یک نیزه، که هر دوی آنها با شخصیت باد، هم با آنچه در رام‌پشت در باره سلاح ویژه ویو آمده است، و هم با نقش پیام‌رسانی باد تطبیق می‌کند، به گیو می‌دهد که به دژ بفرستد^۳:

بشد گیو نیزه گرفته به دست	پر از آفرین جان یزدان پرست
چو نامه به دیوار دز بر نهاد	پیام جهانجوی خسرو بداد
ز دادار نیکی دهش کرد یاد	و زان چرمه تیزرو کرد باد
شد آن نامه نامور ناپدید	خروش آمد و خاک دز بردمید

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/۴۶۵، ۴۶۶)

در این ابیات دو ویژگی در گیو دیده می‌شود که او را با باد و ایزد ویو پیوند می‌دهد، نخست نقش پیام‌آوری و بیک بودن او است که در شعر فارسی به عنوان یک شخصیت اصلی در ماجراهای عاشقانه میان دلدادگان، بویژه غزل فارسی و شعر حافظ ادامه می‌یابد، و با سیمای بهاری جانبخش خود با عنوان برید صبا، بیک صبا ظاهر می‌شود؛ ددیگر نقشی که گیو در جنگاوری خود با نیزه‌ای که کیخسرو به او می‌دهد ایفا می‌کند. در این سیمای گیو

یک عنصر اساطیری نهان است که به ویو و سلاح ویژه او، نیزه با آن تأکیدی که در رام-یشت بدان شده می‌رسد مربوط می‌شود.

حضور گیو با آن نامه در کنار دژ، اتفاقاتی را به همراه دارد که تنها با پیشینه اساطیری او توجیه پذیر است. در واقع در اینجا وای و دست به کار است، کوبنده بر بنای دژ شکست می‌آورد، و قاطع و بی‌رحم دیوان را نابود می‌کند، سپس با سرشت و طبیعت خود چون «باد باآفرین» می‌وزد، جهان را «به کردار تابنده‌ماه» می‌کند، هوا و روی زمین «خندان» می‌شود:

برآمد یکی بادِ باآفرین هوا گشت خندان و روی زمین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۲/ ۴۶۶)

دژ بهمن و نبرد کاس‌رود، هر دو که در آن گیو نقش تعیین‌کننده دارد، دو نیروی متخاصم در برابر هم قرار می‌گیرند، بادهای مخالف از دو سو به نوبت می‌وزند، ناهم‌زمانی و نوبتی بودن عملکرد دو نیروی متخاصم با ساختار و شیوه بیانی که در یشت‌ها به کار رفته هماهنگی کامل دارد. چنانکه در تیشتریشتم می‌بینیم که در نبرد میان تیشتر و اپوش نخست اپوش است که تیشتر را از دریای فراخکرت دور می‌کند (بند ۲۳)، اما تیشتر در ضدحمله با دیو اپوش در می‌آویزد و پس از کوشش بسیار او را شکست می‌دهد (بند ۲۸).

بنظر می‌رسد کاری که ویو در فرشگرد، به گواهی منابع پهلوی انجام می‌دهد و کیخسرو را در آستانه شکست نهایی اهریمن و تاریکی می‌آورد تا به پادشاهی برساند، به داستانی که در آن گیو، کیخسرو را از توران به ایران می‌آورد تغییر پیدا کرده است و به صورتی آمده است که در شاهنامه می‌بینیم؛ گیو، کیخسرو را از توران به ایران می‌آورد، به تخت می‌نشانند و شکست نهایی افراسیاب و توران را رقم می‌زند. چنین دگردیسی از عصر اسطوره به عصر حماسه امری شگفت نیست، چنان که اژی‌دهاکه سه‌کله شش‌چشم اوستا را تریثونه پهلوان (-θraētaōna) با کمک ورثرغنه (-vərəθraγna) می‌کشد (زامیادیشتم، بند ۳۸، ۴۰)، در شاهنامه و منابع هم عصر او ازدها تبدیل به پادشاهی می‌شود به نام ضحاک که دو مار بر شانه‌هایش روییده است و توسط فریدون به هلاکت می‌رسد (ر.ک. آیدنلو، ۱۳۸۶: ۹-۱۳).

۵.۲ نبرد کاس‌رود

کیخسرو پس از این که به تخت می‌نشیند پهلوانان را برای جنگ با افراسیاب فرامی‌خواند، در گنج‌ها را می‌گشاید و از آنان می‌خواهد داوطلبانه مأموریت‌هایی که او برمی‌شمرد

بپذیرند. مأموریتی که گیو انجام آن را می‌پذیرد سرشت اساطیری او را به خوبی نمایان می‌سازد، همچنین در این نبرد است که افراسیاب در هیأت وای بد ظاهر می‌شود و بر فراز کاس رود هیزمی بلند چند صد کمند برمی‌افرازد تا کسی نتواند از ایران به توران گذر کند. کیخسرو می‌گوید مردی دلیر می‌خواهد که برود و کاس رود را آتش بزند تا در هنگام رزم لشکر ایرانیان در پشت هیزم نمانند. گیو می‌گوید که این کار تنها از او برمی‌آید:

همان گیو گفت: این شکار منست برافروختن کوه کار منست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۱۶/۳)

نبرد کاس رود با نیروهایی فراطبیعی همراه است که افراسیاب و گیو آفریننده آن‌اند، شواهد به روشنی حکایت از این دارند که وای وه در مقابل وای بد قرار گرفته است. گیو نماینده وای وه در برابر افراسیاب نماینده وای بد قرار می‌گیرد و میان گیو و افراسیاب کاس رود ژرف قرار دارد:

از این سو سپهد، و زان سو سپاه میانجی شده رود و بر بسته راه
چو رعد بهاران بگرید گیو زسالار لشکر همی جست نیو

(همانجا)

این فاصله و رود میانجی که تهیگی، مرز میان هرمزد و اهریمن، جایگاه ویو را تداعی می‌کند، در شناخت پیشینه اساطیری گیو دارای اهمیت است.

افراسیاب چون آگاهی می‌یابد که لشکر ایران به مرز توران آمده است با سپاه به سوی کاس رود می‌آید، تندبادی در جبهه ایران پدید می‌آورد که سرمای شدیدی را به دنبال دارد، به گونه‌ای که بسیاری از مردم و چارپایان از بین می‌روند:

وز آن سو برآمد یکی تندباد که کس را از ایران نبد جنگ یاد
یکی ابر شد اندر آمد چو گرد ز سرما همی لب بهم برفسرد
سراپرده خیمه‌ها گشت نخ کشید از بر کوه و در برف یخ
همه کشور از برف شد ناپدید به یک هفته کس روی هامون ندید
خور و خواب و آرامگه تنگ شد تو گفتی که روی زمین سنگ شد
کسی را نبد یاد روز نبرد همی اسپ جنگی بکشت و بخورد
تبه شد بسی مردم و چارپای یکی را نبد خنگ جنگی به پای

(همان: ۶۳)

نقش اهریمنانه افراسیاب که در این اقدام صورت جادو به خود گرفته است به حدی کارا است که پهلوان بی‌باکی چون طوس را به هراس می‌اندازد و سخن از ترک رزم به میان می‌آورد. اما گیو ترسی از رویارو شدن با افراسیاب ندارد. او آماده است مأموریت خود را در به آتش کشیدن هیزم نفوذناپذیر به انجام برساند. پاسخی که گیو به نگرانی فرزندش بیژن می‌دهد، نقش اساطیری او را به خوبی نمایان می‌کند:

از این رفتن من مدار ایچ غم که من کوه خارا بسوزم به دم

(همان: ۶۴)

حرکت متقابل گیو در بی‌اثر کردن جادوی افراسیاب، حاصل اندیشه‌ی اسطوره‌پرداز ایرانیان در دوران باستان است که با پدیده‌های طبیعی گاهی با صورت مخرب آنها رویرو می‌شده و گاهی با وجه سازنده و زندگی‌بخش آنها. باد گاهی به صورت طوفان، خان و مان را نابود می‌کرد، و گاهی به صورت نسیم می‌وزید که ابرهای بارانزا را به دنبال داشت. حاصل این ویژگی دوگانه، دو ایزد هرمزدی و اهریمنی بود که ویو نام می‌گرفت و یا مانند نمونه‌ی دیگر تضاد نیروهای طبیعی مانند سیل‌های مخرب و باران‌های بالنده که در اوستا بازتاب یافته است، در نبرد تیشتر و اپوش صورتی استعاری پیدا می‌کرد. دست به دست شدن قدرت، وشکست و پیروزی متناوب این بوده‌های اساطیری بازتاب واقعیتی بود که در طبیعت و زندگی جریان داشت.

گیو در مقابل زمهریر افراسیاب، مانند وایِ وه در برابر وایِ بد دست به اقدام متقابل می‌زند:

به سختی گذشت از بر کاس‌رود	جهان را یخ و برف بود تار و پود
چُن آمد بدان کوه هیزم فراز	ندانست پهنای بالایش باز
ز پیکان تیر آتش برفروخت	به کوه اندر افکند و هیزم بسوخت
سه هفته بر آتش گذرشان نبود	ز تَفّ زبانه، هم از باد و دود

(همان: ۶۵)

همکاری باد و آتش، یا صورت ایزدینه آنها یعنی ایزد ویو و ایزد آذر برآمده از ماهیت و طبیعت این دو عنصر است که در ترکیب با یکدیگر آتش را فروزان‌تر و شعله‌ورتر می‌کند. در یادگار زیرین برای این که نشان داده شود که زیر چگونگی با چابکی و مهارت می‌جنگد

از همکاری این دو ایزد با خلق تصویری شاعرانه یاری گرفته می‌شود، تا با عظمتی که در این اسطوره وجود دارد اغراق را بیشتر کند:

و آن تهم، سپاهبد دلیر، زریر
کارزار آن‌گونه نیکو کند
چنان که [گویی] ایزد آذر
اندر نیستان افتد
و او را باد نیز یار بُود (بند ۷۰).

۶.۲ جاودانگی گیو

گیو از شخصیت‌هایی است که پیوندش با کیخسرو جاودانه است، در روایت پهلوی از گیو در کنار کیخسرو با عنوان فرشگردسازان نام برده شده است: «فرشگرداران بسیارند، آنان که انوشه و بی مرگند، یکی پشتون یکی ون جدیش یکی گوبدشاه یکی یوشت فریان که جان دارند، یکی توس و گیو و گرشاسب که تن دارند و جان ندارند (روایت پهلوی، ۱۳۹۰: فصل ۵۴). جاودانه بودن گیو نشانی دیگر از سرشت اساطیری اوست، نام گیو در بسیاری از متون پهلوی در زمره بی‌مرگان آمده است (روایت پهلوی، ۱۳۹۰: فصل ۵۴؛ یادداشت‌ها: ۴۹۷؛ دادستان دینیک، فصل ۳۶؛ فرنبغ دادگی، ؛ کریستن سن، ۱۳۸۱: ۲۱۹-۲۲۴). بی‌مرگی و جاودانگی گیو در شاهنامه نیز بازتاب یافته است؛ زمانی که کیخسرو در برف و طوفان ناپدید می‌شود گیو نیز همراه اوست:

برفتند با او از ایران سران بزرگان بیدار و گنداوران
چو دستان و رستم چو گودرز و گیو دگر بیژن گرد و گسته‌م نیو

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۴/۳۶۵)

کیخسرو همراه با گیو-ویو- به ایران آمده بر تخت می‌نشیند و در معیت گیو-ویو- در طوفان و باد ناپدید می‌شود؛ گیو در شاهنامه همانند متن پهلوی جانش را در برف از دست می‌دهد:

یکایک به برف اندرون ماندند ندانم بر آن جای چون ماندند
زمانی تپیدند در زیر برف یکی چاه هر جای بد کنده ژرف

نماند ایچ کس را ازیشان توان برآمد به فرجام شیرین روان

(همان: ۳۶۹)

ولی تن وی هیچگاه پیدا نمی شود، چرا که گیو باید باشد تا در پایان جهان همراه کیخسرو بازگردد؛ سرانجام در رستاخیز کیخسرو همراه با ویو-گیوبه پیکر شتر باز خواهد گشت. بنا بر سوتگرنسک هنگام رستاخیز کیخسرو با ایزد وای، خدایی که مردگان را همراهی می کند و در رستاخیز مردگان تأثیر فراوان دارد، دیدار خواهد کرد و ازو خواهد پرسید چرا آن همه از مردان را که به فرّ و شکوه خود مشهور بوده اند از میان برده است؟ وای پاسخ سخنان کیخسرو را می دهد و بعد از آن کیخسرو او را گرفته و به شتر بدل می نماید و بر او می نشیند (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۱۳۵). در روایت پهلوی آمده است «و سوشیانس چون از دیدار (اورمزد) باز آید، آنگاه کیخسرو که بر وای درنگ خدای نشسته است، به پیشباز او آید. سوشیانس پرسد که «تو کدامین مردی که بر وای درنگ خدای روی [که] تو را فراز گشت بدان تن اُشتر؟» کیخسرو پاسخ گوید که «من کیخسروام» (روایت پهلوی، ۱۳۹۰: فصل ۴۸، بند ۳۹-۴۹).

۳. نتیجه گیری

این که اسطوره‌ها دچار تحول و دگرذیسی می شوند غریب نیست و امروزه در اسطوره‌شناسی چنین فرایندی یک امر پذیرفته شده و بدیهی است، نمونه‌های بسیاری سراغ داریم که اسطوره‌ای در گذر زمان تغییر کرده و صورت قابل پذیرش‌تر آن به گونه‌ای دیگر در شاهنامه نمود یافته است، مانند اسطوره ضحاک که صورت تغییر یافته‌ی اژی دهاکه در اوستا است.

اگر به برخی از داستان‌های مربوط به گیو در شاهنامه با دقت بیشتری نگاه کنیم، حوادث از همان آغاز رنگ فراطبیعی و حتی جادویی به خود می گیرد، تأکید بر تأثیر سرنوشت و ناگزیری رخدادها، رویاهای صادقه‌ای چون خواب سیاوش، که مرگ خود و آمدن گیو را در آن می بیند، یا خوابی که گودرز پیش از فرستادن گیو به توران می بیند و نشانه‌های دیگر، داستان را به فضایی میان حماسه و اسطوره معلق می گذارد، در اینجاست درمی یابیم که می شود لایه‌های ژرف‌تر داستان را کاوید. علاوه بر شکل های گوناگون نام گیو در متون که بنابر قواعد تحولات واجی در زبانشناسی توجیه پذیر بوده و همگی آن نام

ها می تواند صورت تغییر یافته و یو باشد، شواهد دیگری نیز نشان می دهد که در شاهنامه گيو در نقش اساطیری خود و یو ظاهر می شود. چابکی و جنگاوری گيو در نبردها، سلاح ویژه گيو و زره شکست ناپذیر و نفوذناپذیر او، ویوی ایزد را با جامه ارتشتاری بر تن و نیزه آخته در دست پیش چشم مجسم می سازد، البته هنر فردوسی نیز در اینجا با او یار می شود و جنبش و پویش او را به باد، ابر غرنده، تندباد، غرش رعد بهاران که با سرشت او هماهنگ است تشبیه می کند. شیوه رویارویی گيو در برابر افراسیاب در نبرد کاس رود، زمان را به گذشته باز می گرداند، وای وه را در برابر وای بد، قرار داده، تندبادهای نابهنگام در فصلی که معمول نیست از دو طرف می وزد و بر سرنوشت جنگ تأثیر می گذارد. همراهی گيو با کیخسرو در آوردن این پادشاه فرهمند به ایران و گشودن دژ بهمن، به خوبی نقش پیام آوری و پیک بودن گيو را در جایگاه ویو می نمایاند و با جاودانگی گيو و نقش آخرزمانی گيو، تقریباً ثابت می کند که گيو همان ویو است که در دوره های بعدی تغییر چهره داده است.

یادداشت ها

۱. برای مطالعه بیشتر درباره این موضوع می توان به مقاله «اکوان دیو و وای اسطوره باد» از معصومه باقری حسن کیاده در نشریه مطالعات ایرانی، سال هشتم، شماره شانزدهم. کرمان: دانشگاه شهید باهنر. صص ۱۳۳-۱۴۰ مراجعه نمود.
۲. درباره صفت های ایزدان در یشت ها نک. «درآمدی بر زیبایی شناسی یشت ها» نوشته عباس آذرانداز؛ نیز (آذرانداز، باقری، ۱۳۹۴: ۱-۱۳).
۳. هانزن معتقد است اصل روایات شاهنامه تلفیقی از یشت های اوستا و نوشته های پهلوی- اوستایی بوده است (هانزن، ۱۳۷۴: ۲).
۴. به روایت مینوی خرد (پرسش ۷، بند ۲۹-۳۰) اهریمن، افراسیاب را بی مرگ آفرید، ولی اورمزد او را میرا کرد؛ با وجود این که او عامل اهریمن بوده و برخوردار از نیروی جادویی است ولی در منابع ایرانی از افراسیاب به عنوان جنگجویی هراس انگیز، سرداری چیره دست نیز یاد شده است (آیدنلو، ۱۳۹۰: ۵۶۷) و بنا به نظر هرتل نماد ایزد جنگ تورانیان است (آیدنلو، ۱۳۸۲: ۷)؛ گروهی با در نظر گرفتن نشانه های موجود در متون پهلوی، افراسیاب را نماد اپوش، دیو خشکسالی و بی آبی، و گروهی دیگر او را نماد ازدهای طوفان دانسته اند و نبرد با افراسیاب را هماهنگ با بن مایه جهانی ازدهاکشی تفسیر

می‌کنند (بازرگان، ۱۳۸۸؛ آیدنلو، ۱۳۸۲). البته نباید از این امر غافل بود که افراسیاب علیرغم عامل اهریمن بودن، در فن روان ساختن جوی‌ها مهارت داشت (دادستان دینیک، پرسش ۷۰، بند ۳)، مهارتی که با صفت خاص افراسیاب «پایمال کننده رودها» کاملاً مغایر است؛ از این روی برای شناخت درست سرشت اساطیری افراسیاب، به این وجه شخصیت او نیز باید توجه کرد.

کتاب‌نامه

- آذرانداز، عباس؛ باقری، معصومه (۱۳۹۴). «نگاهی زیباشناختی به صفت‌های هنری سرودهای مانوی». مجموعه مقالات دومین همایش بین‌المللی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی. .
- آذرانداز، عباس (۱۳۹۶). «درآمدی بر زیبایی‌شناسی یشت‌ها». تهران: *نامه فرهنگستان*، ویژه‌نامه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی، ۱۳۹۷، ش ۷.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۲). «نشانه‌های اساطیری افراسیاب در شاهنامه». فصلنامه پژوهش‌های ادبی، ش ۲، پاییز و زمستان.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۶). *از اسطوره تا حماسه: هفت گفتار در شاهنامه پژوهی*. مشهد: جهاد دانشگاهی.
- آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰). «افراسیاب». فردوسی و شاهنامه سراسری: گزیده‌ای از مقالات *دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۵). *دستور تاریخی زبان فارسی*. تهران: سمت.
- آدم، نیما (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی اهریمنان خشکی در شاهنامه فردوسی و حماسه رامایانا». فصلنامه *ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی*، س ۹، ش ۳۲.
- اصفهانی، حمزه (بی تا). *تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء*. برلین.
- بازرگان، محمد نوید (۱۳۸۸). «آب و افراسیاب». *پژوهشنامه ادب حماسی*، س ۵، ش ۸.
- باقری حسن کیاده، معصومه (۱۳۸۸). «اکوان دیو و وای اسطوره باد». *مجله مطالعات ایرانی*، سال هشتم، شماره شانزدهم.
- باقری حسن کیاده، معصومه و رستگاری نژاد، سحر (۱۳۹۲). «وایوپرستی بر مبنای رام یشت». *هفت آسمان*، سال ۱۵، شماره ۵۹.
- باقری، مهری (۱۳۸۰). *واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی*. تهران: قطره.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۷). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه.
- بویس، مری (۱۳۷۷). *تاریخ کیش زرتشت*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده. تهران: صفی‌علیشاه.

- خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۰). «گیو». *فردوسی و شاهنامه سرایی: گزیده‌ای از مقالات دانشنامه زبان و ادب فارسی*. به سرپرستی اسماعیل سعادت.
- خلف تبریزی، محمد حسین (۱۳۴۲). *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: ابن سینا.
- روایت پهلوی (۱۳۹۰). ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فرنبرگ دادگی (۱۳۷۸). *بندهش*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۸). *تاریخ طبری*. ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق و همکاران. تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۸۱). *کیانیان*، ترجمه ذبیح الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- ماهیار نوابی، یحیی (۱۳۷۴). *یادگار زیریران*. تهران: فروهر.
- مجموعه التواریخ و القصص (۱۳۱۸). به کوشش محمدتقی بهار. تهران: مینوی خرد (۱۳۶۴). ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس.
- نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۲). *درآمدی بر اسطوره شناسی: نظریه ها و کاربردها*. تهران: سخن.
- نیبرگ، هنریک ساموئل (۱۳۸۳). *دین‌های ایران باستان*، ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. کرمان: دانشگاه شهیدباهنر کرمان.
- هانزن، کورت هاینریش (۱۳۷۴). *شاهنامه فردوسی ساختار و قالب*، ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: فرزاد روز.
- یشت‌ها (۱۳۷۷). ترجمه ابراهیم پورداوود، تهران: اساطیر.

- A ogmadaecha* (1982). Kaikhusroo, M. JamaspAsa. Wien: O stereischen Akademie der Wissenschaften.
- Bartholomae, C. (1961). *Altiranisches wörterbuch*. Berlin: Verlag von karl.
- KHaleghi Motlagh, Djalal. (2001). "Gēv". *Encyclopaedia Iranica*. Vol. X. Edited by Ehsan Yarshater. New York: Bibliotheca Persica Press. Pp 577-578.
- Dātestān ī Dēnīg*. (1985). Mahmoud, Jaafari Dehaghi. Paris: Studia Iranica.
- Gershevitch, Ilya (1959). *the Avestan Hymn to Mitra*. Cambridge: Cambridge University press.
- Macdonell, A. A. (1917). *A Vedic Reader*. Oxford: Clarendon Press.
- Panaino, Antonio (1995), *Tištīrya*, Part I: The Avestan Hymn to Sirus. Roma: Istituto Italiano per il medio ed estremo oriente.